

نیک لند
مشکل دموکراسی

ترجمه آرال

dastopaa.net

بحث‌های اخیر (ابتدا در توئیتر) متقاعد کرده‌اند که به مطلبی با عنوان «نوکمرالیسم برای پخمه‌ها» نیاز است، آن‌هم به شرط درآمدی مؤجز بر این ژانر نظریه‌ی سیاسی. اهمیتش روشن است اگر نوکمرالیسم به صورت ستون مرکزی و معرف **نوواکنش** فهم شود. با این حال، برای تدارک این وظیفه، ضرورت دارد تا آن تشخیص اجتماعی تاریخی را که نوکمرالیسم از بطنش (قطعا در آثار منشس مولدباگ) ظهور کرد بازبینی کنیم. این مستلزم مقدمه‌ای کوتاه است که نقد جریان **نوواکنشی** بر دموکراسی را خطاب قرار می‌دهد و در ابتدا بر جنبه‌ی منفی‌اش متمرکز می‌شود. نوکمرالیسم به صورت راه‌حلی پیشنهادی برای یک مسأله ارائه شده است. اول، مسأله.

حکومت پیچیده شده است. اگر این تز نامحتمل به نظرتان می‌رسد، احتمال دارد که دشواری‌های زیادی با ادامه‌ی متن داشته باشید. این خودش به مطلبی دیگر (و کاملا متفاوت) نیاز خواهد داشت تا اعتراض‌ها به کل موضوع این بحث را خطاب قرار دهد که این صورت تقریبی را به خودش می‌گیرد که «حکومت ساده است، صرفا بهترین فرد را پیدا کنید و به مسئولیت بگمارید!» تمام مسائل اجتماعی ساده‌اند اگر «صرفا» بتوانید کار درست را انجام بدهید. توصیه‌های بچگانه همیشه با ما خواهند بود.

دو خط عمومی در توجیه دموکراسی وجود دارند. اولی، و از نظر سیاسی قوی‌ترین، الزام دینی‌ست. این نیز به بهترین شکل با مطلبی ویژه‌اش خطاب قرار داده شده و بن‌مایه‌اش را «فرضیه‌ی فراکلونیستی» مولدباگ معین کرده است. برای مقاصد ما در اینجا نیاز است تا تنها پیشنهاد بدهیم که این خط اول را ژاک روسو به نحوی کاملا رضایت‌بخش نمایندگی می‌کند و اصل بنیادی‌اش حاکمیت مردمی‌ست. از چشم‌انداز **نوواکنشی**، این خط صرفا فاسد و تباه است. فقط بیچارگی‌های تمدنی می‌توانند از این خط ناشی شوند.

خط دوم بسیار جدی‌تر، از حیث نظری جالب‌توجه، و از نگاه سیاسی بی‌ربط است. این خط دموکراسی را به صورت یک مکانیسم می‌فهمد که وظیفه‌اش پذیرش مسئولیتی خطیر در کنترل حکومت است. هر مکانیسم کنترلی مؤثر، تحت اثر فیدبک از اجرای عملی، با حکومت بر رفتارها کار می‌کند. در زیست‌شناسی، با انتخاب طبیعی بر مبنای فنوتیپ‌ها به دست می‌آید. در علم، با محک تجربی نظریه به دست می‌آید که فرهنگ نقد باز حامی‌اش است. در اقتصاد کاپیتالیستی، با ارزیابی بازار از محصولات و خدمات به دست می‌آید و فیدبکی از اجرای کسب‌وکار فراهم می‌آورد. این مکانیسم، بنا بر دفاع‌های نظری سیستم از دموکراسی، با حساس کردن حکومت به فیدبک از رأی‌دهندگان کار می‌کند که در مقام رساناهای اطلاعات از اجرای مدیریتی عمل می‌کنند. نظریه‌ی لیبرال پیچیده‌ی دموکراسی همین است. این نظریه توضیح می‌دهد که چرا علم، بازارها، و دموکراسی اغلب درون ایدئولوژی‌های لیبرال گرد هم می‌آیند. (زیست‌داروینیسیم، طبیعتا، با ایمنی بیشتری نادیده گرفته می‌شود.)

چطور این طراحی سیاسی زیبا احتمالا می‌تواند به اشتباه برود؟ با صرف پرسیدن این سؤال، در مسیر **نوواکنشی** قدم گذاشته‌اید.

جواب مولدباگ، و جواب ما، از خلال موافقت با انتزاعی‌ترین خطوط کلی نظریه‌ی پیچیده‌ی لیبرال آغاز می‌شود. دموکراسی در واقع سیستمی برای میزان کردن کارکردی حکومت است که از راه فیدبک انتخاباتی عمل می‌کند و صلاحیت تخصصی‌شده‌اش را به‌نحوی قابل‌پیشبینی تقویت می‌کند، چنان‌که تمام مکانیسم‌های انتخاب-آزمایش مکرر همین را انجام می‌دهند. ماشین‌های سیاسی دموکراتیک بدین‌نحو در کرده‌های هرچه خوب‌تر می‌شوند. با این حال، مسأله این است که تخصص‌گرایی کارکردی‌شان به‌هیچ‌وجه با ظرفیت مدیریتی‌شان یکی نیست. در عوض، به‌نحوی پیشرونده می‌آموزند که فیدبک دریافتی‌شان آن‌ها را در اربابی بر عقیده‌ی عمومی ورزیده می‌کند.

اتصال‌بلند، در مقام مفروض نظریه‌ی سیاسی لیبرال، رأی‌دهندگان را به‌صورت سنسور واقعیت مدل می‌کند، اطلاعات راجع به اثرات خط‌مشی حکومتی را گرد می‌آورد، و از راه آرای عقاید و انتخاب‌ها رله‌اش می‌کند، تا رژیم‌های سیاسی تعویض‌پذیر را که اثرگذاری‌شان بر خروجی‌های اجتماعی بهینه‌کننده را اثبات کرده‌اند و به‌صورت احزاب سازمان‌یافته‌اند انتخاب کند. اتصال کوتاه، به‌عنوان پیشنهاد مولدباگ، رأی‌دهندگان را به‌صورت ابژه‌ی شستشوی مغزی مدل می‌کند که به فرایند هرچه پیشرفته‌تر تشکیل عقاید از خلال آپاراتوس خودسازمان‌یافته و پیام‌محورانه‌ی رسانه‌ای و آموزشی مقید شده است. مناسب‌ترین حزب سیاسی برای این آپاراتوس — که مولدباگ «حزب داخلی» می‌نامد — بر فرایند دموکراتیک سلطه خواهد یافت. حزب بیرونی در خدمت کارکرد سایبرنتیک صوری موردنیاز برای نظریه‌ی لیبرال است و گزینه‌ای انتخاباتی فراهم می‌آورد، ولی فقط با وفودادن خودش با آپاراتوس تشکیل عقاید — احتمالاً با اصلاح توصیه‌هایش به شیوه‌هایی جزئی و نهایتاً بی‌اهمیت — به موفقیت عملی خواهد رسید. این سیستم تشکیل عقیده («کلیسای جامع») است که اقتدار حاکم واقعی را درون سیستم دموکراتیک نمایندگی می‌کند، چون «اصل واقعیت» است که پیروزی یا شکست را معین می‌کند. گرایش یکنواخت به سلطه‌ی اتصال کوتاه فرایند تباه‌کننده‌ی ذاتی دموکراسی است.

اگر می‌خواهید حکومت به شما گوش بدهد، پس باید از حکومت انتظار داشته باشید به شما بگوید چه بگویید. آموزه‌ی اصلی تاریخ سیاسی «پیشرو» (مترقی) همین است. ابراز صدای مردمی، با یکجور ناگزیری پس‌نگرانه، به وقف سیاسی تخصصی‌شده و ابرصلاحیت‌دار به گفتاری ته‌گویی در مراسم خیمه‌شب‌بازی انجامیده است. و در نتیجه‌اش فاجعه دوگانه است.

از یک طرف، صلاحیت حکومت در مسئولیت‌پذیری اولیه‌اش — حکمرانی مؤثر — به‌طورنظام‌مند تحلیل رفته است و باید با قابلیت در پروپاگاندا (در فرایندی مشابه انباشت دی‌ان‌ای جانک) عوض شود. وقتی حکومت با انتقال پیام‌ها بلعیده می‌شود، صلاحیت‌های مدیریتی باقیمانده با استفاده از ماشین بوروکراتیک یا «حکومت همیشگی» حفظ می‌شوند — بی‌اندازه مصون از سیگنال‌های هرچه‌بی‌معناتر عقیده‌ی دموکراتیک ولی همچنان جذب‌وهمسان‌شده درون دستگاه مستقر تشکیل عقیده از راه فرایندهای (فوق‌دموکراتیک) مستقیم پرورش معرفتی. کیفیت حکومت بدون فیدبک از هر چیزی مگر تجارب خاص خودش در کنترل ذهن‌ها فرومی‌پاشد.

از طرف دیگر، و از چشم‌اندازهای مشخصی با فلاکتی بیشتر، فرهنگ با سیاسی‌سازی عقیده ویران شده است. فرهنگ، تحت مشیتی سیاسی که عقیده در آن هیچ قدرت صوری ندارد، عمیقاً آزاد است تا در تطابق با تجربه‌ها، دغدغه‌ها، و بدایع خاص خودش گسترش یابد. در موارد محدود بااهمیتی، دستاوردهایی فرهنگی در تاب‌آوردن ارزش‌ها نتیجه شده است. تنها در موارد دگراندیشی افراطی و تحریک‌آمیز است که حکومت هرگونه علاقه‌ای به افکار مردم خواهد داشت. با این حال، عقیده‌ی عمومی صحیح، همین که سیاسی شد، موضوع محوری — در واقع، شدید — توجه حکومت است. وقتی به‌نحوی ایدئولوژیک در مقام شالوده‌ی مشروعیت سیاسی برقرار شد، به ابژه‌ی عالی دستکاری سیاسی بدل می‌شود. هر اندیشه‌ای اکنون دگراندیشی‌ست اگر به‌نحوی مثبت با جهت سیاسی پیشگام جامعه در یک صف نباشد. اندیشیدن بیرون از کلیسای جامع یعنی حمله به حکومت. فرهنگ نابود شده است.

یک نوواکنشی بودن یعنی دیدن این پیامدهای دوقلو که به‌طرز عریانی در تمدن غربی معاصر تجلی یافته‌اند. آنچه دموکراسی هنوز ویران نکرده، نوواکنشی دارد ویران می‌کند. نوواکنشی الزاما برای هر دو حکومت و فرهنگ ویرانگر است. نوواکنشی نمی‌تواند به‌طور نامعین دوام بیاورد.

پرسش بعدی: چه چیز می‌تواند به‌نحوی اقناع‌کننده راه‌حلی ارائه بدهد؟ اینجاست که نوکمراليسم وارد می‌شود.

Source: Nick Land, "The Problem of Democracy", in *A Nick Land Reader*, pp.150-2